

## ساختار جمله فعلی و تحول آن در زبان فارسی از قدیمترین ادوار تا کنون

در زبان فارسی جمله بر دو قسمت : ۱ - جمله فعلی یعنی آنکه دارای فعلست ، ۲ - جمله بی فعل .

موضوع بحث ما در این مقاله، جمله نوع اول یعنی جمله فعلیست .  
ترتیب اجزای جمله فعلی از قدیمترین زمانها و ادوار تا کنون در زبان فارسی چنین بوده است :

مسندالیه + وابسته فعل (۱) + فعل  
قَسَبُوجِيَه اَوَم بَرَدِيَم اَوَاج ( داریوش، کتیبه بیستون، بند ۱۰ ) .  
یعنی: «کمبوجیه بردیا را کشت» .

(ka(n)b[u]jiya a]vam bardiyam avâja)

مثال : از پهلوی :

۱ - مراد از وابسته فعل اینهاست : مفعول ، قید ، متمم قیدی ( یعنی مجموعه ای که از حرف اضافه و اسم، ساخته شده و بر روی هم کار قید را می کند؛ مانند: در بهار، به مدرسه، پردازه ) یعنی صفت ، اسم ضمیر یا گروهی که معنی فعل ناقص را تمام می کند مانند « دانشمند » در جمله « او دانشمند بود » یا « عاقل » در جمله « او را عاقل پنداشتم » .

من اوت تو ایتر دتیکر آزمایشن کنیم (کارنامه اردشیر بابکان) یعنی:  
 « من و تو اینجا يك بار دیگر آزمایش کنیم » .  
 مثال از فارسی دری :

امیر روزآدینه از اینجا برداشت (تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض ودکتر غنی ص ۱۱۵) . شتر به حدیث دمنه بشنود (کلیله و دمنه) . دختران و پسران و مردان و زنان فرنگی و غیره به دیدنش می آمدند (رستم التواریخ ص ۳۴، تصحیح محمد مشیری) . نیکسون به چین می رود .

از این نظم گاهی عدول هم جایز است، مثلاً قید یا متمم قیدی زمان می تواند پیش از مسندالیه هم بیاید: « امروز من به مدرسه میروم » .  
 یا گاهی فعل در آغاز جمله قرار می گیرد و سایر اجزاء پس از آن می آیند:  
 مثال از فارسی باستان :

ثاتی<sup>۵</sup> خشایارشا خشایشیه (خشایارشا، کتیبه تخت جمشید، بند ۴)

(Oatīy xšayārsā xsāyaOīya)

مثال از پهلوی :

اُشتاب تاك او دریا (کارنامه اردشیر بابکان) یعنی بشتاب تا دریا.

(oštāp tak ō draya)

مثال از فارسی دری قدیم :

گفت برانید این گدای شوخ مبدر را (گلستان سعدی) . و باز جوئیم این کار را (بیهقی، ص ۲۳۵) . برانگیخت فرخزاد همچنین تا از هر دو طرف در میدان می آمدند.  
 (دارابنامه بیغمی ج ۱ ص ۶۸۷، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۳۹ (۱))

مثال از فارسی امروز: رفتم مدرسه.

گاهی نیز فعل در وسط جمله می آید:

مثال از فارسی باستان:

پسا ویشتاسپه ایستا اوم کارم اشیاو ( داریوش بیستون - III. 4 ).

( pasāva vištāspa ayastā avam karam āsiya va )

مثال از فارسی دری:

چگونه افتاد این حال ( سمک عیار، ج ۱ ص ۱۳۷ چاپ اول تصحیح دکتر خانلری ). و بر مقدمه برفت جریده و ساخته، ( بیهقی ص ۱۱۵ ) و با ده بیست نفر ملازم بیرون آمد از کلکته با شوق تمام ( رستم التواریخ ص ۳۵ ). حسن رفت خانه. در پهلوی و فارسی دری قدیم متمم‌هایی که با « را » ساخته می‌شده‌اند ( مراد از این متمم‌ها مفعول نیست ) نیز پیش از مسندالیه می آمده‌اند، مانند: « پاپک رای پسی هست » ( کارنامه اردشیر بابکان ) یعنی: « بابک را پسر است » خدا را بر آن بنده بخشایش است. آسمان را بر زمین نثار است.

عدول از نظم عادی جمله که شرح آن گذشت. در قدیم بیشتر از امروز بوده است، به این معنی که در فارسی باستان و میانه و فارسی دری قدیم، اجزاء جمله از امروز لغزندگی بیشتری داشته‌اند، به گفته دیگر، اجزای جمله مانند: فعل، وابسته فعل و مسندالیه در همه جای جمله قرار می‌گرفته‌اند. ما برای اثبات این امر جای دو قید « متنکر » و « پوشیده » را در یک کتاب یعنی در تاریخ بیهقی بررسی می‌کنیم و نتیجه‌ای که بدست می‌آید اینست که این دو کلمه گاهی در اول و گاهی در وسط و گاهی در پایان جمله قرار می‌گیرند:

مثال برای « متنکر » در آغاز و میان و پایان جمله:

ووی را پیش کردند با دو رکابدار خاص و آمدند متنکر ( ص ۵۱۴ س ۱۱ )  
 ( در پایان جمله ) . گفت مراد من آنست که متنکر نزدیک ایشان شوم . ( ۵۱۴  
 س ۵ ) ( در آغاز جمله ) . مقدمان محمودی متنکر با بارانیهای کرباسین و  
 دستار های در سر گرفته پیاده نزدیک امیر مسعود آمدند . ( ص ۱۳۴ س ۱۲ )  
 مثال برای « پوشیده » در جاهای مختلف جمله :

قاضی ابوالهیثم پوشیده گفت . ( ص ۳۵۹ ) ( در وسط جمله ) .

پوشیده و متنکر به بغداد باز آمد . ( ص ۱۴۱ ) ( در اول جمله ) .

امیر مسعود بسیار نزل فرستاد پوشیده ( ص ۱۳۵ ) ( آخر جمله ) .

آزادی و لغزندگی اجزاء جمله در قدیم بیشتر از امروز بوده است  
 حتی گاهی دو جمله که نظم آن عکس یکدیگر بوده است پشت سر هم می آمده اند  
 و حتی به هم عطف می شده اند . مثال از فارسی باستان :

ا ئورَ مَزْ دِشَا ا وَا نِئِه اِمَام بَشُو هِم یَئوم وَا دِم مَنَسَا فَرَا بَرَّ .

( داریوش ، نقش رستم ، بند ۴ )

یعنی اورمزد چون این سرزمین را آشفته دید آن را به من پیشکش کرد .

مثال از فارسی دری قدیم :

بیارم این قصه ( فعل مقدم ) که خواجه به بلخ به چه تاریخ و به چه جمله

آمد . ( فعل مؤخر ) ( بیهقی ص ۶۵ ) .

آمد تازان تا نزدیک خواجه احمد . ( فعل مقدم در جمله معطوف علیه )

و حال بازگفت ( فعل مؤخر در جمله معطوف ) ( بیهقی ص ۱۶۲ ) .

و نرسد کسی را که گوید چرا چنین است . ( بیهقی ص ۱۳۸ ) .

\* \* \*

متممها و قیدها اعم از زمان و مکان و وسیله و مقصود و چگونگی و غیره نیز در

همه جای جمله قرار میگیرند مثال برای اینگونه متممها و قیدها در آخر جمله که

- امروز جز در مورد متمم مکان یا قید مکان منسوخ شده است .
- مثال برای متمم معیت در آخر جمله :
- سرخ کافر را بیاورد با چهارهزار سوار (سمک عیار، ج ۲ ص ۳۰۳) .
- مثال برای متمم تمیز در آخر جمله :
- در همه عمر خود چنان سوار ندیده‌ام به شجاعت و مردانگی ( دارابنامه طرسوسی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ج ۱ ص ۶۸) .
- مثال برای متمم چگونگی در آخر جمله :
- هر دو به نزدیک داراب برویم برسان مردی (همان کتاب ص ۲۲۲) .
- مثال برای مفعول بواسطه در آخر جمله :
- مرزبان شاه چون سخن بشنید از وزیر (سمک عیار ج ۱ ص ۲۹) .
- مثال برای متمم زمان در آخر جمله :
- امیر مراو را بخواند به وقت گرمگاه . (دارابنامه طرسوسی ج ۱ ص ۴۶) .
- مثال برای متمم مکان در آخر جمله :
- بنده را اجازت بدهند که من بروم به یمن (دارابنامه بیغمی ج ۱ ص ۲۱) .
- آمدن متمم و قید مکان پس از فعل تا امروز هم ادامه دارد . مانند :
- « رفت مدرسه » و « آمد به خانه »
- مثال برای متمم مقصود در آخر جمله :
- و جان بر میان بست از جهت مأمون (چهارمقاله، تصحیح دکتر معین ص ۱۱۲)
- گاهی مفعول رانی را در قدیم، آخر جمله می آوردند:
- ما را به گفت این معنی را ( دارابنامه بیغمی ج ۱ ص ۱۹۴ ) و همه دشمن داشتندی داراب را (دارابنامه طرسوسی ج ۱ ص ۴۸) .
- قیده‌ها نیز چنانکه دیدیم در آخر جمله می آمدند :

به سرای خویش آمدند سخت غمناک (سماک عیار ج ۱ ص ۲۳۰)  
 قصاص بر اولیاء مقتول واجب کردم نفس به نفس (ابوالفتوح ج ۱ ص ۲۷۲).  
 نماز شام بازگشتم ناامید (چهارمقاله ص ۱۰۹) آن پیرزاده پیش پهلوان  
 بهزاد آمد لرزان و ترسان (دارابنامه بیغمی ج ۲ ص ۶۱۷).  
 گاهی نیز مسندالیه بعد از فعل می آمده است:  
 شبی خفته بود داراب (دارابنامه طرسوسی ص ۲۸۳) دشوار است گرفتن او  
 (دارابنامه بیغمی ج ۲ ص ۱۹)

گاهی بعد از فعل بیش از يك متمم و وابسته می آمده است:

و بر مقدمه برفت جریده و ساخته با غلامی پنجاه و شصت (بیهمی ۱۱۵).  
 گورخان چون بشنید نامه‌ای نوشت سوی اتمتگین بر طریق اهل اسلام (چهار  
 مقاله ص ۳۸).

آنچه یزدان آفریده است از مرغان از هر نوعی که هست از وحوش و از  
 طیوربری و بحری (دارابنامه بیغمی ج ۱ ص ۸۱۸).

قیدها و صفت‌های بیواسطه برای مفعول و گروهها و متمم‌های قیدی  
 طولانی و مفعول‌های مطلق در فارسی دری قدیم معمولاً بعد از فعل می آمده‌اند:  
 مثال برای صفت بی‌واسطه با فاصله برای مفعول:

ابلهی را دیدم سمین (گلستان). کوهی دید سر بر عیوق کشیده (دارابنامه  
 طرسوسی ص ۱۷۶).

سیاحی رسید از خوارزم و ملطفه ای خرد آورد در میان رکوه دوخته  
 (بیهمی ص ۴۲۱)

که «در میان رکوه دوخته» صفت است برای «ملطفه» که مفعول است.

مثال برای گروه‌های قیدی طولانی:

یافتم امیر را در خرگاه تنها بر تخت نشسته (بیهقی ۱۳۶) یافتم سلطان را همه روز شراب خورده و پس به خرگاه رفته (بیهقی ۱۶۱) گاهی دی یا سه قید یا گروه قیدی بعد از فعل می آید: نامه‌ها رسید سوی ما پوشیده از غزنین (بیهقی ص ۸۲).

مفعول مطلق که امروز کم بکار می‌رود در قدیم بخصوص در تاریخ بیهقی و در تفسیرها زیاد آمده است و جای آن معمولاً پس از فعل است: حقا او را عذاب کنم عذابی سخت (کشف الاسرار ج ۷ ص ۱۹۹). غلامان را بفرمود تا بزدند زدن سخت (بیهقی ص ۱۶۳).

مفعول مطلق در فارسی از گروه‌های قیدی کیفیت است. بیشتر این موارد استعمال نیز امروز منسوخ یا کم استعمال شده است. در قدیم بعضی از متمم‌ها که با «را» ساخته شده‌اند و در حقیقت مسندالیه فعل بوده‌اند در ابتدای جمله قرار می‌گرفته‌اند.

امیر را از آن سخت خوش آمدی و بسیار پرسیدی از آن جایها (بیهقی) که «امیر» به صورت متمم است ولی در معنی مسندالیه «خوش آمدی» است و بهمین جهت مانند هر مسندالیهی در آغاز جمله قرار گرفته است.

مثال‌های دیگر: ملك را رحمت آمد (گلستان ص ۱۳ چاپ فروغی، ۱۳۱۶) ملك را این جواب عجب آمد (عقد العلی چاپ ۱۳۱۱، تهران).

اصولا بسیاری از متمم‌های قیدی ای که با «را» به معنی «برای» ساخته شده‌اند از قدیمی‌ترین زمانهای در آغاز جمله می آمده‌اند و بر مسندالیه مقدم شده‌اند و جای خود را با آن عوض می‌کرده‌اند. پیش از این در مواردی به این نکته اشاره کردیم؛ اینک چند مثال دیگر:

مثال از پهلوی: پاپک را فرزندی نامبر تارنی بوت (کارنامه اردشیر بابکان)

# ده ولسرسو ده اؤور سردالهم سلاسر لال

یایک رایسی هست (۱) (کارنامه اردشیر بابکان)

## ده ولسرسو راکر سو ۱۳

مثال از فارسی دری: کس را در این جهان چنین شادی نبوده است. (۲)

(دارابنامه طرسوسی ص ۲۶۱ ج ۱)

ولی گاهی نیز در این موارد مسندالیه در آغاز جمله می آمده و متمم بعد از فعل قرار می گرفته است. مانند: یکی حاجبی بود خواربِق را نام او طرماس. (دارا بنامه طرسوسی ج ۱ ص ۱۲۷).

اینگونه موارد استعمالها امروز منسوخ شده است.

\*\*\*

گاهی فعل جمله بین اجزاء یک گروه اسمی وصفی قرار میگیرد. مثلاً بین صفت و موصوف، معطوف و معطوف علیه و یابین دو صفت که این گروهها ممکن است مسندالیه، مفعول پردازه و متمم قیدی باشند.

مثال برای صفت و موصوف گسسته به وسیله فعل:

ابلهی را دیدم سمین و خلعتی ثمین در بر (گلستان) یعنی ابله سمین

را دیدم.

اصحاب من از من درخواستند تا کتابی جمع کنم مشتمل بر دیانات و معاملات (شرح تعرف ص ۱ نسخه عکسی بنیاد فرهنگ ایران) یعنی کتابی مشتمل بر دیانات

۱ و ۲ - «بود» و «هست» و «است» در این موارد فعل تام است (به معنی

«وجود داشتن») نه فعل ناقص.



و معاملات جمع کنیم .

دری دید آهین و قفلی بزرگ بروی زده. (بیغمی) (۳) .

بر او چهره ای کرده چون چهره آدمی. (طرسوسی) (۴) ج ۱ ص ۷۱)

گروههای گسسته ای که تا کنون دیدیم همه مفعول بودند اینک مثال برای

گروههای گسسته ای که مسند الیهند :

برکناره جزیره میلی بود بغایت بلند و پیوسته (طرسوسی ج ۱ ص ۱۲۳) یعنی

میل بغایت بلندی بود . یکی حاجبی بود خواربوق را ، نام او طرماس (طرسوسی

ج ۱ ص ۱۲۱) .

این قسم استعمال امروز منسوخ شده است .

گاهی بین اجزاء اینگونه گروهها علاوه بر فعل کلمات دیگری هم

فاصله می شوند:

از دست چپ کوشکی از سنک ساخته اند عظیم . (سمک عیار ج ۲ ص ۲۶۹) .

یعنی «کوشک عظیمی از سنک ساخته اند» که بین «کوشک» و «عظیم» علاوه

بر «ساخته اند» متمم «از سنک» نیز فاصله شده است .

این موارد استعمال نیز منسوخ شده است .

گاهی در این موارد صفتی که از موصوف جدا می شود جمله است . مثال :

پهلوانی دیگر برپای خاست که نام اوسمران بود (سمک عیار ج ۱ ص ۱۸۱)

یعنی «پهلوانی که نام اوسمران بود برپای خاست» .

استعمال اینگونه جمله ادامه دارد:

دیروز مردی را دیدم که قدش بلند بود . او را به جائی فرستاد که عرب

نی می‌اندازد .

مثال برای گروه‌های گسسته‌ای که پردازه است :

این فرخ زاد مردیست غریب (بیغمی ص ۲۱۲ ج ۱) .

یعنی : مرد غریبی است . که «مرد غریبی» پردازه « است » است .

**این نوع موارد استعمال نیز امروز ادامه دارد اما بیشتر بوسیله**

کهن‌گرایان . مثال : «هوشنگ انسانست بزرگوار»

مثال: برای گروه اسمی گسسته که مضاف الیه پردازه است

گفت : اینهمه قدرت تست تعالی شأنه الله اکبر ( بیغمی ص ۶۹۸ ج ۲) .

که « تعالی شأنه الله اکبر » صفت « تو » است و « تو » مضاف الیه قدرت است

و «قدرت تو» بر روی هم پردازه است .

مثال برای گروه گسسته‌ای که از معطوف و معطوف علیه ساخته شده است:

من ماندم و یاری دو ( بیهقی ص ۲۰۲ ) یعنی : من و دو یار ماندم .

تا اینجا هر چه بود گروه اسمی صفت دار یا عطفی بود که در جمله مسند الیه

یا مفعول یا پردازه یا مضاف بودند ولی گفتیم گروه وصفی عطفی اگر پردازه

باشد نیز بوسیله فعل یا کلمات دیگر از هم جدا می‌شود و به صورت گسسته

درمی‌آید . مانند :

و ابوالقاسم پسرش بانك بر غلامان زد که هشیار بود و سومی عاقبت نیکو

نگاه کردی و سخت خردمند ( بیهقی ص ۱۶۱ ) .

در اینجا « سخت خردمند » با فاصله زیاد به « هشیار » عطف شده است .

این نوع استعمال امروز نیز در نثرهای متأثر از قدیم به چشم می‌خورد مانند:

او عاقل است و هشیار . هوشنگ خردمند بود و بزرگوار .

فعل مرکب مانند (برگشتن) و فعل شبه مرکب مثل (کار کردن) و فعل ناقص و پردازۀ آن مانند (سرخ شدن و سرخ کردن) در ساختمان جمله در حکم فعل بسیطند. بنابراین برای جمله فعلی از این لحاظ اقسام دیگری نیز می‌توان قائل شد و هر یک را باید جداگانه مورد بحث قرار داد. اینگونه جمله‌ها عبارتند از:

- ۱ - آنهائیکه با فعل ناقص لازم ساخته شده اند.
- ۲ - آنهائیکه با فعل ناقص متعدی ساخته شده اند.
- ۳ - آنهائیکه با فعل مرکب به وجود آمده اند.
- ۴ - آنهائیکه با شبه فعل مرکب ساخته شده‌اند.
- ۵ - آنهائیکه با فعل شبه معین ساخته شده‌اند. اینک شرح ویژگی هر یک از اینها:

#### ۱ - ساختمان جمله هائی که با افعال ناقص لازم ساخته میشوند.

فعل ناقص آنست که در معنی آن نقصی باشد و این نقص به وسیله صفت یا گروهی که معادل اینهاست و پردازۀ یا مکمل (attribut) نامیده می‌شود کامل گردد. مانند: «است» و «پنداشتم» در این مثالها: زنجی

«او دانشمند است». «اورا دانشمند پنداشتم» که فعلهای یادشده، بدون «دانشمند» معنی کامل و مفیدی ندارند.

فعلهای ناقص بر دودسته‌اند: لازم و متعدی. فعلهای ناقص لازم آنهائی هستند که مفعول رائی ندارند و عبارتند از: بودن، شدن، گشتن در امروز و ایستادن، افتادن، آمدن (به معنی شدن و به نظر آمدن)، برآمدن (به معنی شدن) در قدیم. فعلهای ناقص متعدی عبارتند از: پنداشتم، کردن، دانستن، احساس کردن، خواستن جلوه دادن و غیره. (۱)

۱ - برای آگاهی بیشتر از افعال ناقص لازم و متعدی به دستور امروز نوشته

ترتیب اجزاء جمله درجائی که فعل ناقص لازم باشد از قدیم تا کنون چنین بوده است  
 مسندالیه + قید یا متمم قیدی + پردازه + فعل ناقص  
 به هم خوردن این نظم از لحاظ مسندالیه و متمم قیدی و قید تابع همان  
 احکامی است که پیش از این در مورد جمله عادی گفتیم ولی آنچه اینجا قابل مطالعه  
 است جای پردازه در جمله است .

پردازه در این جمله‌ها غالباً بلافاصله پیش از فعل قرار می‌گیرد . بخصوص  
 اگر فعل ناقص پیوسته Enditique یعنی : ام ، ای ، است . . . باشد مثال : خیام  
 شاعر است . ترا در جهان شادمانی بس است .

بنابراین در جمله هائی مانند : « فریدون منم » و « هوشنگ اوست » ،  
 « من » و « او » پردازه اند نه مسندالیه .

مثال از فارسی باستان :

هَ - وَمْ / ادا / خْ ش ا ی ث - ی آه یعنی : او اینجا ، شاه بود  
 (آه از ریشه اه به معنی بودن است) .

با این حال در قدیم به ندرت در نشر یا شعر پردازه به جای خود یعنی پیش  
 از فعل ناقص قرار نمی‌گرفته است و به جای پردازه این کلمات پیش از فعل ناقص  
 می‌آمده اند .

الف - مسندالیه . مثال :

ابراهیم گفت ... بد قوم ایشان اند . ( قصص الانبیاء به نقل از « زبان کتاب  
 کهن‌ترین آثار نشر فارسی » تألیف ژیلبر لازار (۱) چاپ پاریس سال ۱۹۶۳ بند ۷۹۷) .

1- La Langue des ' Plus ' Anciens Monuments de La Prose  
 Persane par Gilbert Lazard

ما از این پس این کتاب را بنام مؤلف آن «لازار» می‌نامیم .

هر که نداند بداند که منم خطیب ( بیغمی ص ۴۵۹ ج ۱ ) . منم سمک عیار  
( سمک عیار ج ۲ ص ۱۳۰ از انتشارات دانشگاه چاپ اول ) .

ب - متمم قیدی . مثال :

همیشه گرامی به بوست مشک (گرساسبنامه ) که بین «گرامی» که پردازه  
است و « است » همیشه و « به بوی » فاصله افتاده و « است » به « به بوی » که  
متمم قیدی است چسبیده است نه به « گرامی » .

گفت دختر گرد این کاری تو چست دست باید پاکت از اسلام شست  
( منطق الطیر )

یعنی « اگر در این کار تو چستی » که « ای » در اینجا به جای اینکه به « چست »  
که پردازه است بچسبد به « در این کار » که متمم است چسبیده .

به آب اندر است او کنون ناپدید ( شاهنامه ج ۵ ص ۱۳۹۲ ) که « است »  
بجای اینکه به « ناپدید » که پردازه است بچسبد به « به آب اندر » که متمم  
است ملحق شده .

چنانکه دیده می شود گاهی هم مسندالیه و هم پردازه در این گونه جمله ها  
پس از فعل ناقص می آیند . ( به دو مثال اخیر دقت کنید که در آنها « تو » و « چست »  
از یکسو و « او » و « ناپدید » از سوی دیگر پس از فعل آمده اند .

گاهی نیز فقط مسندالیه بعد از فعل ناقص می آید . مانند :

سخت جاهل قومانید شما ( ترجمه تفسیر طبری به نقل از لازار بند ۷۹۶ )

در فعلهای ناقص لازم غیر پیوسته مانند : باد ، بود ، شد ، گشت ، آمدن پردازه

بعد از فعل یا عوض شدن جای آن با مسندالیه بیشتر امکان دارد .

مثال برای آمدن پردازه بعد از فعل : این بگفتند و می بودند غمناک تا جهان

تاریک شد (سمک عیار ج ۲ ص ۲۲۵). شاه اسکندر باد منصور (اسکندرنامه به نقل از لازار بند ۷۹۸). و کسی دیر گاه با کسی باشد دوست (تاریخ بلعمی به نقل از لازار بند ۷۹۸).

زلشکر فرستادن و خواسته شود بیگمان کار ما کاسته

(شاهنامه ج ۵ ص ۱۳۵۸ چاپ بروخیم)

اگر جماعت چین صورت توبت بینند شوند جمله پشیمان زبت پرستیدن

(سعدی، چاپ معرفت ص ۵۵۰)

\* \* \*

**یادآوری - «اینک»** که امروز بیشتر قیداست در قدیم گاهی معادل «این است» و از کلمات معادل فعل بوده است که مسند الیه آن پس از آن می آمده است و نوعی جمله بی فعل ساخته است. مثال: گفتندی که شما همه ایران داراب را می جوئید اینک داراب. (طرسوسی، ۲۸۴).

گفت ای هر نقالیس اینک عنطوسیه (طرسوسی، ص ۲۶۹).

یعنی اینست داراب و اینست عنطوسیه. اینگونه جملهها را نیز می توان نوع دیگری معنی کرد و گفت یعنی: اینک داراب اینجاست یا اینک عنطوسیه حاضر است.

باری در این مورد با اینک فعل نمی آمده است اما در شاهی که خواهد آمد با این کلمه فعل هم آمده است و اینک به معنی «این» بکار رفته و کار پرداز را کرده است.

گفت اینک اند زنگیان چون بدیدند طنبلوس را و دو سالار را بر روی آب مرده، دست به تیغ بکردند و قصد داراب بکردند (طرسوسی، ص ۱۳۲).  
اینک اند یعنی اینها هستند.

\* \* \*

«است» و «بود» گاهی فعل تمامند و در آن صورت «وجود دارد» و «وجود داشت» معنی میدهند بنابراین جمله‌ای که می‌سازند در حکم جمله عادیست نه در حکم جمله‌هایی که با فعل ناقص ساخته می‌شوند مانند «اورا پسری بود» یا «مرا کتابیست». در این موارد «پسری» و «کتابی» مسندالیه هستند نه پردازه.

**جمله‌هایی که با فعل ناقص متعدی ساخته می‌شوند.**

ترتیب عادی قرار گرفتن کلمات در جمله‌هایی که با فعل ناقص متعدی (کردن، گردانیدن، پنداشتن، دانستن، داشتن، یافتن، دیدن، شمردن، قلمداد کردن، جلوه‌گر ساختن و ...) ساخته می‌شود از فارسی باستان تا کنون چنین بوده است: مسندالیه + مفعول رائی + متمم قیدی یا قید و مفعولهای دیگر + پردازه + فعل ناقص  
مثال از فارسی باستان:

( اَئورَ مَزْدَا ) اِمَامِ خَشِیْثِیْهِ اَفَنْتَشَوْشَهْ

(کتیبه داریوش نقش رستم، بند ۳) یعنی (اهورمزدا) مرا شاه کرد.

مثال دیگر: هِیِ خَشِیْارَشَمِ خَشِیْثِیْمِ اَفَنْتَشَوْشَهْ .

( از کتیبه خشایارشا در تخت جمشید بند ۱ )

یعنی: او (اهورمزدا) خشایارشا را شاه کرد. آوا نویسی این جمله

بالاتین چنین می‌شود:

Hya Xsayarsam Xsayaoiyam Akunausa

مثال از فارسی دری:

سیر خورده گرسنه را مست و دیوانه پندارد (بیهقی ص ۳۲۳ چاپ ادیب)

خطیبی کریه الصوت مر خویشتن را خوش آواز پنداشتی (گلستان)

همه رزم را بزم پنداشتی (فردوسی)

مثال از فارسی امروز:

هوشنگ تخته سیاه را پاك كرد .

علاوه بر آنچه در مورد تقدیم و تأخیر مسندالیه و مفعول و متممهای قیدی در جمله‌های عادی دیدیم، یعنی مثلاً دیدیم که متمم‌های قیدی یا مسندالیه یا مفعول چگونه بعد از فعل می‌آید، این تغییرات نیز در نظم جمله‌هایی که اکنون مورد بحث ماست ممکن است دیده شود.

الف - در قدیم گاهی «را» (۱) را آخر مفعول که در عین حال موصوف هم بوده است حذف می‌کرده‌اند مثال: چون آنجا آثار کفایت ظاهر گردانید. (عقد العلی للموقف الاعلی ص ۸۸) یعنی آثار کفایت را.

آن نامه بزرگ از زیر قبا بیرون کرد (بیهقی چاپ ادیب ص ۲۵).

عارفان آنجا مشام عقل مشکین کرده‌اند (حافظ).

ب: از این مثالها چنین بر می‌آید که چون پر دازه به مفعول بر می‌گردد معمولاً

پس از آن می‌آید. ولی در این موارد ممکن است پیش از آن هم بیاید:

۱- اگر مفعول ضمیر پسوندی (ضمیر پیوسته) باشد و به فعل یا پر دازه بچسبد:

۱ - «رای» که ریشه پهلوی «را» ی فارسی دری است در آن زبان با مفعول

صریح نمی‌آمده است و اینگونه مفعولها در پهلوی بدون «را» بوده‌اند. در فارسی دری

قدیم «را» علاوه بر موارد استعمال پهلوی آن رفته رفته برای مفعول صریح نیز بکار رفته

است. منتها استعمال آن برای مفعول صریح عمومیت نداشته یعنی اینگونه مفعولها هم با

«را» و هم بدون «را» می‌آمده‌اند. ولی در طول تاریخ زبان استعمال مفعول رائی

بیشتر شده است و رفته رفته تعمیم یافته بطوریکه امروز حذف «را» در آخر مفعول جز در

مورد فعل‌های نیمه مرکب ممکن نیست از طرفی موارد استعمال دیگر «را» بتدریج

منسوخ شده چنانکه در عصر ما «را» غالباً در نثر عادی نشانه مفعول است و معانی دیگر

آن در پهلوی و فارسی دری کهن دیگر بکار نمی‌رود. امروز در مورد قید و متمم زمان‌ها هم

استعمال می‌شود: امروز را آنجا می‌همانیم، يك شب را خوش بگذرانیم.



مثال :

خدا ترس باید اهانت گزار      امین کز تو ترسد امیش مدار

(بوستان)

همچنان دارد شان که بردرگاه خوارزمشاه (بیهقی به نقل از لغت نامه درذیل دارد) اینطور ناراحت نبینمت. پاکش کن .

در قدیم ضمیر پیوسته مفعولی ممکن بوده است به پیوند (حرف ربط) یا قید بچسبد و پیش از پردازه بیاید :

تاش گر سنده نداری و ندهی چیز      از تو چو فرزند مهر بانث نبرد

(ناصر خسرو)

۲- در شعر :

تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام      شمه‌ای از نفخات نفس یار بیار

(حافظ)

که مشام با آنکه مفعول است به ضرورت شعر بعد از پردازه (معطر) و فعل آمده است .

\* \* \*

ج - در قدیم گاهی پردازه که غالباً پیش از فعل میآید پس از آن هم قرار میگرفته است:

عبدالله بیرون آمد لشکر خویش را بیافت پراکنده و برگشته. (بیهقی به نقل از

لغت نامه درذیل یافتن) داراب را دید تیغ در دست. (طرسوسی، ج ۱ ص ۹۳)

بر بالای ریگی زنی دیدیم ایستاده برهنه سر و برهنه تن (چهارمقاله ص ۱۵) .

یادآوری : گاهی در این موارد تشخیص پردازه بعد از فعل از صفت بافاصله

بعد از فعل که نمونه آنرا پیش از این دیدیم (مانند ابلهی را دیدم سمین) دشوار

میگردد. مثال :

ناگاه لهراسب نگاه کرد کوهی دید سر بر عیوق کشیده (طرسوسی ج ۱ ص ۷۶)  
 که « سر بر عیوق کشیده » را هم می‌توان پردازۀ « دید » گرفت و هم صفت  
 بیواسطه با فاصله برای « کوه ». زیرا در هر دو حال صفت « کوه » است. منتهی  
 گاهی بوسیله فعل به آن نسبت داده می‌شود و گاهی بدون آن.

مثال دیگر :

همای را دید از راه دیگر از شکار باز آمده (طرسوسی، ج ۱ ص ۲۵)  
 د - در قدیم گاهی هم مفعول و هم پردازۀ بعد از فعل می آمده‌اند. این  
 مورد استعمال بیشتر در شعر است. مثال :

گفت حکایت آن روباه مناسب حال تست که دیدندش گریزان و بی خویشتن  
 افتان و خیزان. (گلستان).

دیدمش خرم و خندان فدح باده بدست کاندرا آن آینه صدگونه تماشا میکرد  
 (حافظ)

ز بهر پدر زین سخن باز گرد شاید که داری دل من بدرد

( شاهنامه ج ۵ ص ۱۲۵۶، چاپ بروخیم )

اگر من نبینم مراو را هلاک شب گور چشم نخسبد بخاک (بوستان)  
 بجستی هر زمان زان تیغ برقی که کردی عالم تاریک روشن (منوچهری)

ه - چنانکه دیده می‌شود در این موارد پردازۀ بعد از مفعول است، ولی

گاهی در شعر عکس آن هم دیده می‌شود و جمله سنگین و دیرباب میگردد :

کن تمام اکنون حدیث شیخ فرد کاندرا آن کهسار بودش خواب و خورد (مولوی)

و - در قدیم گاهی فعل در وسط گروه وصفی‌ای که نقش پردازۀ را بازی میکند

قرار میگرفته است. مانند : چون باز آمدم شتران کشته یافتم و شکم شکافته و  
 کوهان بریده (تفسیر ابوالفتح رازی ج ۱ ص ۳۶۱) که « یافتم » در وسط گروه

وصفی عطفی «کشته و شکم شکافته و کوهان بریده» واقع شده است.  
 ز - گاهی این گروه از اسم و جمله وصفی تشکیل می‌شود و فعل بین اسم و جمله قرار می‌گیرد. مانند:

و ارسطاطالیس مجرّ را چیزی دارد که هوا از بخار دখانی شده (التفهیم به نقل از لغت نامه درذیل داشتن).

«چیزی که هوا از بخار دخانی شده» گروه اسمی است و پردازه دارد و مربوط است به «مجره» و فعل «دارد» در وسط آن قرار گرفته است.  
 مثال دیگر:

و بزرگتر آثار اسکندر را ... آن دارند که وی دارا را که ملک عجم بود و فوراً را که پادشان هند بود بکشت (بیهقی به نقل از لغتنامه درذیل داشتن).  
 مورد استعمال اخیر امروز هم ادامه دارد. مثال: من او را مردی بحساب می‌آوردم که به اعصاب خود مسلط است.

گاهی پردازه گروه وصفی است که مثلاً از صفت و متمم آن به وجود می‌آید مانند «برابر ابوالحسن سیمجور» و «اسیر طبع مخالف» و «زبون چارزبانی» و «مطیع شیرشادروان» در این عبارات:

ابوجعفر رمادی ... خویشتن را برابر ابوالحسن سیمجور داشتی (بیهقی به نقل از لغت نامه درذیل داشتن).

اسیر طبع مخالف مدار جان و خرد زبون چارزبانی مکن دو حور لقا (خاقانی)

در بروی آسمان داری تو گرز شیرسار شیرگردون رامطیع شیرشادروان کنی (عمیق بخارایی)

ساختمان پردازه - پردازه بیشتر صفت و اسم است ولی گاهی وابسته‌ساز

( حرف اضافه ) و اسم نیز گروهی می سازند که کار پرداز را میکند . مانند :  
« زدیوانگان » در این بیت .

بر او هیچکس چشم نگماشتند مرا و از دیوانگان داشتند ( فردوسی )

### فعل‌های مرکب و گروه‌های فعلی شبه مرکب در جمله :

مراد از فعل مرکب آنست که از دو جزء یا بیشتر تشکیل شده باشد که جزء غیر فعلی آن گسترش پذیر نباشد . مانند : برگشتن و پاشدن که « پا » را که اسم است نمی توان مثل اسم‌های دیگر گسترش داد. مثلاً آنرا نمی توان جمع بست و گفت « پایان » یا برای آن صفت آورد و گفت « پای بلندی شد » . اما گروه فعلی شبه مرکب آن است که با آنکه به ترکیب نزدیکتر است جز غیر فعلی آن گسترش پذیر است ، مانند فریب خوردن ، که « فریب » را که اسم است می توان گسترش داد و گفت « فریبی خورد » یا « فریب سختی خورد » و یا « سفید کردن » که می توان سفید را گسترش داد و گفت « سفیدتر کردن » .

**فعل‌های مرکب در جمله .** گفتیم فعل مرکب در جمله در حکم فعل بسیط است و معمولاً بین اجزاء آن نباید فاصله‌ای افتد اما گاهی برخلاف اینست و بین اجزاء آن فاصله‌ای می افتد و فعل مرکب از لحاظ جوش خوردن اجزاء آن و از نظر استحکام ترکیب خود درجاتی دارند . یعنی ممکن است جزء غیر فعلی گسترش پذیر نباشد ولی باز نشانه‌هایی از مرکب نبودن یا لاقلاً سستی ترکیب در آن دیده شود از آن جمله است :

۱- قلب جز غیر فعلی یعنی اینک که جز غیر فعلی بعد از جزء فعلی بیاید و این ترتیب فعل مرکب را به گروه فعلی و فعل غیر مرکب نزدیک کند، البته قلب اجزاء فعل مرکب یا گروه فعلی شبه مرکب معمولاً در شعر صورت میگیرد و این کار در اکثر فعل‌های مرکب و گروه‌های فعلی امکان دارد و اگر قلب شدن اجزاء را از معیارهای مرکب بودن بگیریم در

زبان فارسی فعل مرکب خیلی کم خواهد بود.

فعلهایی که اجزاء آن قلب نمی‌شود عبارتند از آنها: «با» و «بر» و «در» و «اندر» و «وا» ساخته می‌شوند و همچنین است فعل «پاشدن». ولی فعلهای مرکبی که اجزاء آن پس و پیش می‌شود فراوان است و بیش از آنهاست که چنین نمی‌شوند از آن قبیلند:

پیدا کردن، پدید آمدن، نگاه داشتن، هلاک کردن، اخراج کردن، تعطیل کردن، تکمیل کردن، پیدا شدن، از پای در آوردن، از دست دادن، از هوش رفتن از سر گرفتن، بکار بردن، بشمار آوردن، بوجود آمدن و مانند آنها (۱) مثال در جمله: «یکی بچه فرخ آمد پدید» (منسوب به فردوسی) «هر نیک و بدی که از من آید به وجود».

گاهی این قلب با افتادن کلمه یا کلماتی بین اجزاء فعل مرکب توأم است. مانند «دارند... نگاه» در این بیت فردوسی:

دورویه برایشان نظاره سپاه <sup>انسانی و مطا</sup> که دارند بیکار گردان نگاه

۲ - فاصله گرفتن دو جزء ترکیب از هم - فعل مرکب از این نظر بر سه قسم است: یکی فعلهایی که جز پیشوندهای حرفی «می»، «به» و «مه»، «نه» و فعل معین خواستن (۲) بین اجزاء آن کلمه‌ای فاصله نمی‌شود. مانند: یا شدن، برخاستن، برگشتن.

**یادآوری -** امروزه علاوه بر «خواستن» گاهی صیغه‌های فعل «بایستن»

۱ - برای دیدن نمونه‌های دیگر فعل مرکب به مجله وحید شماره ۱۲ دوره نهم ص ۱۷۴۶ زیر عنوان «مصدرهای مرکب مشترك با گروههای مصدری» نگاه کنید.

۲ - هیچ فعل مرکبی نیست که اینگونه پیشوندها یا کلمات بین اجزاء آن فاصله نشود و اگر بخواهیم این امر را دلیل بر مرکب نبودن بگیریم در فارسی اصلاً فعل مرکب وجود ندارد.

نیز بین دو جزء فعل مرکب یا گروه فعلی فاصله می‌شود. مانند: «هوشنگ درس باید بخواند»، «احمد خانه باید برود»، «اورا اخراج باید کرد»، «اورانگاه باید داشت».

در قدیم صیغه‌های بایستن، توانستن، شایستن، یارستن و مانند آنها نیز بین دو جزء فعل مرکب یا گروه فعلی ای که به وجه مصدری بوده قرار میگرفته است مانند:

برتواند آمد (بیهقی، ص ۱۰۳) بازتوان فرستاد (همان کتاب ص ۶۱)  
 درتوان یافت (کلیله و دمنه تصحیح مینوی ص ۱۸۴) بازتوانی داد (سمک عیارج ص ۳۶)  
 بیمارگرم آغاز و گشتن (هدایة المتعلمین به نقل از لازار بند ۱۶ ب). لکن  
 مرخدای تعالی را محتجب شایدگفتن (شرح تعرف ص ۲). کشیده فرمود داشتن  
 (راحة الصدور راوندی چاپ اقبال ص ۶). این غلامان کار نخواهند کرد (بیهقی ص ۶۱۴)  
 در قدیم بندرت در صیغه‌های مستقبل فعل معین «خواستن» پیش از هر دو فعل  
 می‌آمده است:

شمارا در این راه وقایع و عقبات بسیار خواهد پیش آمدن (مناقب اوحدالدین کرمانی).

«من از اینجا خواهم فرود آمد» (طرسوسی ص ۱۱۳ ج ۱).

دیگر آنهاییکه بین اجزای آنها علاوه بر کلمات و ابزاهائی که گفتیم ضمیر پیوندی (ضمیر پیوسته) غیر فاعلی قرار میگیرد.

همه فعلهای مرکب متعدی حتی بسیاری از آنهایی که با «بر» و «در» ساخته شده اند از این قبیلند: (۱) مانند: هلاکش کرد، درش آورد، برش گرداند، نگاهش دار، اخراجش کرد، تعطیلش کن، بدستش آورد، بکاشش برد. بسیاری از

این استعمالات درگفتار است نه در نوشتار .

ولی امروز این ضمائر بین اجزاء فعلهای مرکب لازم فاصله نمی‌شود . این فعلها از این قبیلند : پاشدن ، بعمل آمدن ، بشمار آمدن ، بوجود آمدن ، برگشتن .

فاصله افتادن این ضمائر بین بعضی از فعلهای مرکب واجب است . یعنی اینگونه فعلها بدون ضمیر پسوندی به وجود نمی‌آیند ، از این قبیلند : یادم آمد ، دردم آمد ، سردش شد ، بدش می‌آید ، خوشم آمد ، گرمم است ، خنده‌اش گرفت ، بهتش زد ، لجم گرفت .

بین اجزاء بعضی از اینگونه فعلها علاوه بر ضمیر پسوندی ممکن است کلمات دیگری نیز بیاید . مانند : « من خوشم از او نمی‌آید » .

سوم - فعلهای مرکبی که بین اجزاء آن (غیر از فعلهایی که گفتیم) کلمات دیگری هم فاصله می‌شود مانند :

تن دادن ، دل بستن ، سر بر زدن ، دم در کشیدن ، گوش دادن ، که بین اجزاء آن ممکن است متممها و مفعولهایی هم آورد . مثال :

تن به خواری داد ، دل به او بست ، دم از درد در کشید ، خورشید از کوه سر بر زد ، من گوش به او نمی‌دهم ، همه سر بر تن به کشتن دهیم ، دل بدین دنیا نبندد هوشیار .

**یادآوری** - گروههای فعلی ای که به صورت مرکب در نیامده اند نیز بر دودسته‌اند : یکی آنهایی که به ترکیب نزدیک شده اند و بعضی نشانه‌های ترکیب در آنها هست ، از قبیل آنکه این گروهها تکرارشان در زبان زیاد است و از لحاظ معنایی نیز مفهومی کم و بیش مرکب دارند و در بسیاری از موارد یکی از گروه نیز حذف شده است .

اکثر فعلهائی که در دستورهما یون فرخ و پس از آن در کتاب ساختمان فعل آقای دکترخانلری با «همکرد» های بیست و چهارگانه آمده از این دسته است. از این قبیلند: لباس پوشید، کارکرد، یادآورد. که وابسته سازهای «را» و «به» در آنها برائثرکثرت استعمال حذف شده است. زیرا در اصل بوده اند: لباس را پوشید، کارراکرد و یادآورد. و همچنین است فعلهائی مانند: فریب دادن، فریب خوردن، داغ دیدن، زنك زدن، سوگند خوردن و صدها مانند آن.

اینگونه گروهها که به فعلهای مرکب نزدیکند و اجزاء آنها از نظر معنایی مفهوم واحدی یافته است و در بعضی از فرهنگها به عنوان يك کلمه فرض شده اند از نظر زبان شناسی يك کلمه نیستند ولی اشکالی ندارد که در فرهنگ نویسی اینها را در حکم يك کلمه بگیریم.

دسته دوم- از گروههای فعلی آنهايي هستند که هیچیک از نشانههای ترکیب در آنها وجود ندارد و حذفی هم در اجزاءشان صورت نگرفته است و تکرار آنها در زبان نیز فراوان نیست و احتمال مرکب بودنشان نیز هیچگاه نمی رود از این قبیلند: به دانشکده رفتن، از خانه بیرون رفتن، به مدرسه بازگشتن، درجائی نشستن بسیار نوشتن، کم خوردن، در خانه ماندن، در اطاق نشستن و هزاران مانند آن. اینگونه گروهها را واژگون نیز می توان کرد. مانند: دیدن دوستان، گفتن به کسی بیرون رفتن از خانه، بازگشتن از مدرسه، نوشتن بسیار، خوردن کم، نشستن در اطاق، ماندن در خانه و غیره.

از این بحث چنین نتیجه می شود که: اولاً به تعبیر ما فعل مرکب آنست که جزء غیر فعلیش گسترش پذیر نباشد و گروه فعلی یعنی آن که برخلاف این باشد. معیارهای دیگر ترکیب که گفتیم درباره فعل مرکب فارسی نمی تواند مصداق پیدا کند.



ثانیاً فعل مرکبی که هنگام صرف شدن در بعضی صورتهای آن بین اجزایش فاصله نیفتد وجود ندارد. زیرا بین اجزاء فعل مرکب «می»، «به»، «نه»، «مه» و فعل معین «خواستن» فاصله می‌شود و در قدیم هم فعلهای شبه معین «توانستن»، «یارستن»، «شایستن»، «بایستن»، «فرمودن»، «آغازیدن» و غیره نیز گاهی بین آنها فاصله می‌شده است.

بنابراین فعل مرکب و گروههای فعلی را از نظر درجه استحکام ترکیب و جوش خوردن اجزاء آن به ترتیب اهمیت اینطور می‌توان تقسیم کرد:

**نخست فعلهای مرکب** - یعنی آنهاییکه جزء فعلیشان را نمی‌توان گسترش داد و این دسته خود بر چند قسمند:

۱- فعلهایی که اجزاء آنها پس و پیش می‌شوند و جزا بزار و کلماتیکه گفتیم بین آنها فاصله‌ای نمی‌افتد. مانند: «پاشدن»، «برداشتن»، «برگشتن» و «برخاستن».

۲- آنهاییکه علاوه بر این ضمیر پسوندی نیز بین اجزاءشان فاصله می‌شود مانند: «برش‌گردان» و «درش‌بیار» در زبان تداول.

۳- آنهاییکه ضمیر پسوندی بین آنها فاصله نمی‌شود ولی اجزاءشان پس و پیش می‌گردد. مانند: «به عمل آمدن»، «پیدا شدن»، «پدید آمدن»، «بوجود آمدن»، «از هوش رفتن».

۴- آنهایی که هم اجزاءشان پس و پیش شود و هم ضمیر پسوندی (ام، ات، اش...) بین اجزاءشان می‌تواند بیاید. مانند پیدا کردن، اخراج کردن، هلاک کردن، تعطیل کردن به وجود آوردن، به عمل آوردن.

۵- آنهایی که علاوه بر بعضی یا تمام شرایط بالا بین اجزاءشان گروهها یا کلمات دیگری می‌تواند بیاید، مانند: «تن دادن»، و «دل بستن» که می‌توان گفت: «دل به کسی بستن» و «تن به کار دادن».

دوم گروههای فعلی - یعنی آنهایی که جزء غیر فعلیشان گسترش پذیر است. چنانکه دیدیم اینها دو دسته‌اند:

یکی آنهایی که به فعل مرکب نزدیکند و ما آنها را گروههای فعلی شبه-مرکب نامیدیم. مانند کار کردن و صدها نظیر آن. دیگر آنهایی که هیچ نشانه‌ای از ترکیب ندارند مانند: به خانه رفتن، با کسی حرف زدن و هزاران گروه شبیه آن بنابراین به ترتیب اهمیت ما هفت دسته فعل مرکب و گروه فعلی داریم.

آقای دکتر خانلری فعلهایی را که با آنها فعل مرکب و گروه فعلی شبه-مرکب ساخته می‌شوند محدود به افعالی خاص دانسته‌اند و آنها را «همکردهای غالب» (۱) نامیده‌اند که عبارتند از: آمدن، آوردن، بردن، بستن، بیوستن، خواستن، خوردن، دادن، داشتن، دیدن، رفتن، زدن، ساختن، شدن، فرمودن، کردن، کشیدن، گردیدن، گردانیدن، گرفتن، گشتن، نمودن، نهادن، یافتن. همایون فرخ اینها را «افعال معین فرعی» نامیده است. (دستور جامع زبان فارسی ص ۵۰۷ و ۵۷۱ و ۷۵۷).

ولی باید دانست که با فعلهای دیگر نیز می‌توان فعل شبه مرکب ساخت. مثلاً با خریدن، پوشیدن، سپردن و غیره، مانند: کتاب خریدن، لباس پوشیدن، راه سپردن و... زیرا بین آنها و گروههایی نظیر: کار کردن و فریب خوردن، از لحاظ گسترش پذیری جزء اول تفاوتی نیست و به صرف اینکه «فریب دادن» و نظایر آنها از لحاظ معنی معادل يك کلمه‌اند (فریب دادن معادل فریفتن است) نمی‌توان دسته‌ای را مرکب و دسته‌ای را غیر مرکب دانست، ولی می‌توان پذیرفت که فعلهای مرکب و گروههای فعلی شبه مرکب بیشتر با افعالی که آقای دکتر خانلری و همایون فرخ ذکر کرده‌اند ساخته می‌شود.

گروههای فعلی شبه مرکب در جمله : - وضع این گروهها در جمله نیز مانند وضع فعلهای مرکب در جمله است که پیش از این بیان شد، نهایت آنکه اولاً خصوصیتی که برای فعلهای مرکب ذکر شد در فعلهای شبه مرکب بیشتر است زیرا اجزاء گروههای فعلی شکاف پذیرتر از اجزاء فعل مرکبند؛ ثانیاً جزء اسمی و غیر فعلی این گروهها گسترش نیز پیدا می کنند درحالیکه در فعلهای مرکب چنین چیزی ممکن نیست .

جزء غیر فعلی این گروهها اگر اسم باشد می تواند گسترش یابد و هسته گروه اسمی قرار گیرد منتها فقط بعضی از وابسته های پسین اسم را می گیرند یعنی فقط مضاف الیه و صفت بیانی و جمله وصفی و مضاف الیه می گیرند مانند « پیکار بسیار کرد » که « پیکار » که اسم است گسترش یافته و صفت گرفته است و « تاب تحمل نیورد » که « تاب » اسم است و مضاف الیه (تحمل) گرفته است . هوشنگ فریبی که سابقه نداشت خورد . که جمله « سابقه نداشت » صفت « فریب » است . در این موارد جمله وصفی ممکن است بعد از جزء فعلی قرار گیرد مانند « او فریبی خورد که سابقه نداشت » .

همچنین جزء اسمی اینگونه گروهها می تواند علامت جمع و « ای » نکره بگیرد مانند اوکارها کرد ورنجها برد . اوفریبی سخت خورد یا فریب سختی خورد جزء غیر فعلی گروه اگر صفت یا قید باشد گاهی پسوند « تر » یا متمم صفت و قید و یا هر دو را می گیرد مانند « اندکی فراتر رفت » (قیدی که پسوند « تر » گرفته) دیوار را سفید تر کرد ( صفتی که پسوند « تر » گرفته ) دیوار را سفید تر از نقره کرد . ( صفتی که هم پسوند تر و هم متمم (نقره) گرفته است) .

آقای دکتر خانلری در کتاب ساختمان فعل (ص ۱۷۹) درباره فعلهای مرکب

که از نظر ایشان با گروههای فعلی شبه مرکب فرقی ندارد، نوشته اند :

«گاهی متمم فعل ( مفعول بی واسطه ) میان دو جزء قرار می گیرد و اینگونه استعمال بیشتر در فارسی امروز رایج است :

« اورا مشغول به کارکرد » ، « تقدیم به او کرد » .

و گاهی حرف اضافه را حذف می کنند و متمم فعل را به صورت مضاف الیه جزء اول می آورند :

مشغول کارکرد = مشغول به کارکرد

تقدیم او کرد = به او تقدیم کرد

آماده کارزار گردید = برای کارزار آماده گردید

به گفته ایشان می توان این نکته را افزود : « بجز متمم قیدی « قید » هم می تواند بین اجزاء فاصله شود مانند « حرف زیاد زد ( قید ) » .

#### در باره مطابقت فعل و مسند الیه

در این باره در دستورها به خصوص در کتاب «مفرد و جمع» دکتر معین از صفحه ۱۳۱ به بعد مطالب مفیدی آمده است که هزارا تکرار آنها در اینجا بی نیاز میکند، ولی با توجه به تحقیقات آن استاد و مطالب دیگر دستورنویسان می توان این نکات را در تکمیل آنها نوشت :

**الف -** اینکه در دستورها نوشته اند: «چون فاعل جمع غیر جاندار باشد بیشتر فعل را مفرد آورند» (۱) چون بر آمار مبتنی نیست نمی توان کاملاً بر آن اعتماد کرد. و با توجه به عوامل دیگر بهتر است گفت امروز چون مسند الیه جمع جاندار باشد هم می توان فعل را مفرد آورد و هم جمع. ولی تحت تأثیر ترجمه از زبانهای فرنگی بیشتر فعل را جمع می آورند.

برای حکم درباره مسند الیه جمع غیر جاندار در قدیم باید تجسس بیشتری

کرد و سپس نظر داد. همچنین حکم قطعی دربارهٔ مطابقت فعل با مسندالیه جاننداری که انسان یا غیر انسان باشد مستلزم پژوهشهای بیشتری است.

ب - فعل مفرد برای مسندالیه ذیشعور یا متعدد .

در دستورها (۱) غالباً نوشته شده است: «اگر مسندالیه ذیشعور باشد فعل و مسندالیه در افراد و جمع بایکدیگر مطابقت می کنند» ولی حکم درستتر چنین است: فعل مسندالیه ذیشعور جمع از قدیم تاکنون گاهی جمع است و گاهی مفرد .

مسندالیه ذیشعور جمع (۲) این حالات را دارد :

- ۱ - دارای نشانه های جمع است
  - ۲ - اسم جمع است
  - ۳ - جمع به وسیلهٔ عطف است
  - ۴ - جمع به وسیلهٔ عدد است.
- یعنی معدود عدد های بیشتر از «يك» است. اینك ما هر يك از این حالات را بررسی می کنیم :

### ۱- فعل مسندالیه ذیشعور جمع با نشانه های جمع

در این مورد از قدیم تاکنون فعل بیشتر جمع بوده است :

از ملك ادب حکم گزاران همه رفتند      شوبار سفر بند که یاران همه رفتند (بهار)

ولی گاهی در قدیم فعل مسندالیه های ذیشعور مفرد می آمده است . اینك چند مثال از شاهنامه و دستور (ص ۲۴۷)

خورشها بیار است خوالیگران	یکی پاك خوان از در مهتران (ص ۵۰)
بد آن تازیان گفت پرویز شاه	که کشتی بر افکن هم اکنون به راه (ص ۵۱)
چنین گفت با بندگان سروبن	که دیگر شدستی به رای و سخن (ص ۱۶۳)
بر او آفرین کرد یکسر سران	سواران جنگی و گند آوران (ص ۱۵۹۹)

۱ - به دستور پنج استاد ص ۱۱۵ ج ۱ و دستور دکتر خیامپور نگاه کنید .

۲ - به نظر آقای سید احمد خراسانی بهتر است به جای جمع در این موارد، متعدد گفت که ما نیز باین نظر موافقیم .

## ۲- فعل مسندالیهی که ذیشعور و اسم جمع باشد

در این مورد هر اسم جمعی وضع خاصی دارد ولی برای اکثر اسمهای جمع هم فعل مفرد می آید و هم فعل جمع. مثلاً هم می توان گفت: «لشکر حرکت کرد» و «ملت آمد» و هم می توان گفت: «لشکر حرکت کردند و ملت آمدند».

این قاعده هم برای گذشته صادق است و هم برای امروز، منتها بر اثر تحول زبان از قدیم تاکنون تفاوتها و استثناهایی در آن بوجود آمده است. از این قبیلند فعل مردم، کاروان، نوعی و یک نوع. در قدیم که هم جمع و هم مفرد می آمده است. مثال: مردم شهر در آمدند و هر کدام سخنی بگفتند (سمک عیار ص ۸۳ ج ۳). آن حکیم راست گفته است که مردم همیشه نیکو حالت تایک بار پای او در سنگ نیامده است (کلیله و دمنه تصحیح مینوی ص ۱۸۵ و ۱۸۶).

این کاروان میگریختند (بیغمی ص ۲۹ ج ۱)  
باز نوعی آنند که بی استاد و نبشتن به منتهای این فکرت برسند (چهارمقاله ص ۱۷).

یکی نوع آنند که به استاد و تلقف و تکلف و خواندن و نبشتن به این مأمول رسند (چهارمقاله ص ۱۷).

و باز یک قسم اهل در این اند که ایشان را... باز یک آنند که... (چهارمقاله)  
در حالیکه امروز فعل اینگونه اسمهای جمع یا مفرد است یا جمع و دیگر به دو صورت نیست. مثلاً فعل مردم، جمع و فعل بعد از آنها مفرد بکار میرود.

برای آگاهی بیشتر از مطابقت فعل با مسندالیه جمع به کتاب مفرد و جمع دکتر معین. ص ۱۹۱ چاپ ۱۳۳۷ رجوع کنید.

## ۳- فعل مسندالیه ذیشعور معدود.

فعل مسندالیه ذیشعور معدود نیز هم جمع است و هم مفرد. مثلاً امروز می گوئیم:

سه نفر آمدند. دکتر معین در این باره چنین نوشته است: «عدد (۱) غالباً پیش از عهد مفعول مفرد محسوب می‌شده و فعل و رابطه متعلق به آن مفرد می‌آمده است. گرگان را بشمرند چهل و دو بود (چهار مقاله ص ۶۴).

به موبدنگه کرد فرهنگ جوی که درسورسان بود با آب روی

(شاهنامه بروخیم ص ۲۰۸۲)

به یاری بیامد سر هر سه یار بر آویخت بایلسم هر چهار

(شاهنامه ص ۴۲۸)

به نزدیک شیروی رفت آن دو مرد پر آژنگ رخسار ودل پر زرد

(شاهنامه ص ۲۹۲۹)

گاه نیز فعل و رابطه را جمع آورده‌اند:

دو نقطه تقاطع به اعتدال معروفند. (التفهیم ص ۷۳).

سه زاغ فرستاد که همه زبانها دانستندی که به هر کجا مصلحی داشتی زاغان

به تجسس آن رفتندی (جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۴۲).

و آن سه رودخانه اند که از کوه برغاد و برمیخیزند (جامع برزین به نقل

از یادداشتهای قزوینی، ج ۲ ص ۱۶۷).

فردوسی در این دو بیت فعل راجع به مسندالیه معدود را هم فردا آورده و هم جمع.

نخستین به پیش تو آید و گرگ نر و ماده هر یک چوپیل سترگ

بسان گوزنان به سر برسرو همه رزم شیران کنند آرزو

(شاهنامه ص ۱۵۸۸). (۱)

۱ - مراد استاد از عدد و معدود عدد، یا «معدود و عدد» بوده است. چون عدد خود صفت است و بدون موصوف حالات مسندالیه و یا حالات دیگر اسم را نمیگیرند مگر

آنکه به جای موصوف بنشیند و آنوقت اسم است نه عدد.

۱ - پایان نوشته های دکتر معین.

## ۴ - فعل مسندالیه متعدد ذیشعور

مسندالیه معطوف نیز در حکم مسندالیه جمع است بنابراین فعل آن در قدیم گاهی جمع و گاهی مفرد می آمده است ولی امروز فعل اینگونه مسندالیه‌ها اگر ذیشعور باشند جمع است. مثلاً میگوئیم: حسن و حسین آمدند. فعل مفرد در این موارد بتدریج منسوخ شده است:

مثال برای فعل جمع در قدیم:

برفتند فغفور و خاقان چین      بر شاه با پوزش و آفرین

(شاهنامه ص ۱۳۶۸)

مثال برای فعل مفرد در قدیم:

آدم و حوا بمرد و نوح و ابراهیم و خلیل بمرد (تذکره الاولیاء، ص ۲۰ ج ۱ به نقل از مقدمه محمد قزوینی)

چنین گفت لهاك و فرشید ورد      که از خواست یزدان کرانه که کرد؟

(شاهنامه ص ۱۲۵۰)

«و» را در مواقعی که فعل مفرد است می توان وابسته ساز (حرف اضافه) و به معنی «با» گرفت. «با» نیز مانند «واو» گاهی پیوند (حرف ربط) می شود و مسندالیه را به هم ربط می دهد. در این صورت فعل آن نیز گاهی مفرد و گاهی جمع است این قاعده تا امروز هم جاریست. مثال. برای فعل جمع در این موارد:

چنان افتاد که حصیری باپسرش ابوالقاسم به باغ رفته بودند (بیهقی ص ۱۶۱)

غاطوش باکوهیار و کوشیار و دیگران روی به راه نهادند (سمک عیار ج ۳ ص ۲۴)

مرزبان شاه باهامان وزیر هر سخن میگفتند (سمک عیار ج ۴ ص ۲۰)

مثال برای فعل مفرد:

از لشکر خورشید شاه سرخ کافر باشروان حلبی بیرون آمد (سمک عیار ج ۲ ص ۱۱۰)



شاهان باروز افزون بسته بود وافکنده (سماک عیارج ۳ ص ۶۹) .  
 درمواردی که معطوف‌علیه پیش از فعل و معطوف پس از آن باشد فعل مفرد می  
 آید خواه عطف با «واو» باشد و خواه با «با» :  
 زشمواد برخاست با ده پیر معروف پیش داراب رفت و خدمت کرد (طرسوسی  
 ج ۱ ص ۳۴) .

من ماندم و یاری دو (بیهقی ص ۲۰۲)  
 ج - در شاهنامه آنجا که انجام فعل متقابل باشد (مانند باب مفاعله عربی)  
 بیشتر فعل مفرد می آید . (از دکتر محمود شفیع ، شاهنامه و دستور ص ۲۴۷)  
 مثال از همان کتاب :

ز شبگیر تا سایه افکند هور همی این بر آن، آن بر این کرد زور  
 (شاهنامه ص ۲۵۵)

همی پوست کند این از آن، آن از این ز خونشان شده لعل روی زمین  
 (شاهنامه ص ۲۱۶۵)

گرفتند از آن پس عمود گردان همی حمله کرد آن بر این، این بر آن  
 (شاهنامه ص ۸۸۵)

ولی گاهی هم فعل جمع می آید . (شاهنامه و دستور ص ۲۴۸) .  
 همی برزند (۱) این بر آن، آن بر این ز خون یلان سرخ گردد زمین  
 (شاهنامه ص ۱۵۱۸)

د - «چنانکه امروز هم معمول است برای فاعل مقدر یا غیر مشخص و نامعین

۱ - بنا به تصریح دکتر شفیع در نسخه دیگر «برزند» است و در این صورت  
 اثبات اینکه فعل در این موارد می تواند جمع هم باشد باید موکول به گرد آوری شواهد  
 دیگری گردد .

(مردم طبیعت و جز اینها که ذکرشان در کلام لزومی ندارد) عموماً فعل جمع آمده است. (شاهنامه و دستور ص ۲۳۸).

ترا از دوگیتی بر آورده‌اند      به چندین میانجی پیورده‌اند  
(شاهنامه ص ۴)

ه - فعلی که مسند الیه آن: آنچه، آنکه، هرکه، هرکس، هر آنکس، هرکسی، یکی، یکتا، هر یک، هر یکی، هیچکس، هیچکسی، کسی و بعضی دیگر از گروههایی که با «همه» و «هیچ» و «یک» ساخته میشود، گاهی جمع و گاهی مفرد بوده است. فعل جمع بخصوص در مواقعی می آمده است که اینگونه کلمات یا گروهها متمم جمعی داشته باشند که شامل کلمات یا گروههای یاد شده نیز باشد مانند: هیچکس از آنان، هر یک از ایشان، یکی از شما و غیره اینک مثال برای مواردیکه فعل این گونه مسند الیهها جمع بوده است.

آنکه: (۱)

تو خطائی بجهای از تو خطائست عجب      آنکه از اهل صوابند خطا نیز کنند  
(سعدی، ص ۴۵۱)

آنچه:

آنچه مزدینه بودند روی به او نهادند. (جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۸۷  
تصحیح قزوینی)

مرحوم قزوینی معتقد است آنچه، در این مورد بمعنی آنانکه است. (ج ۳،

۱ - فعل «که» اسم استفهام نیز گاهی جمع می آمده است آقای دکتر شفیعی این «که» را در شاهی که از شاهنامه آورده اند معادل کدام گرفته است (شاهنامه و دستور ص ۲۴۲) دکتر معین نیز همین مثال را در مفرد و جمع، آورده است:  
همه دشت نیزه سواران بگرد      نگر تا که دارند اسب سپرد  
(شاهنامه ص ۲۰۸۳)

ص ۳۰۱ و ۳۰۲ تاریخ جهانگشا به نقل از سبک شناسی، ج ۳، ص ۶۳) و مرحوم بهار این شواهد را به نقل از حاشیه جهانگشا، ص ۳۰۲ در سبک شناسی ص ۶۳، ج ۳ می آورد:

آنچ به تازگی ارتاق می شوند. (جهانگشا، ص ۳۰۲، ج ۳)

از آوازه حرکت او سکون و فراغت از جهان برخاست، آنچ معاندان بودند از ترس... نمی غنودند و آنچ ایل بود از ترتیب لشکرها و آلات و علوفات نمی آسودند. (جهانگشا، ج ۳، ص ۸۴).

هر که:

هر که شغال و روز افزون می دیدند در جمال روز افزون می نگریدند.

(سمک عیار، ج ۳، ص ۲۷)

هر که او را میدیدند از چالاکی آفرین میکردند (سمک عیار، ج ۳، ص ۵۶)  
هر آنکس:

ببودند بر پای بسته کمر هر آنکس که بودند پر خاشخ

(شاهنامه ج ۶ ص ۱۴۹۱)

هر کس:

زهر مرزهر کس که دانا بدند به هر کار نیکو توانا بدند

(شاهنامه ج ۶ ص ۱۴۴۶).

هر کس به جایگاه خویش رفتند و بیاسودند (سمک عیار ج ۲ ص ۲۹۳)

هر کس روز افزون را می ستودند (سمک عیار ج ۲ ص ۱۶۰).

هر کس بر وفق صوابدید خویش سخنی میگفتند (جهانگشای جوینی ج ۱

ص ۶۸).

هر کسی:

هرکسی به خائۀ خویش باز شدند (سیاستنامه به نقل از شاهنامه و دستور  
دکتر شفیعی ص ۲۴۲).

سپاه پراکنده گرد آمدند همه هرکسی داستانها زدند  
(شاهنامه ج ۳ ص ۸۶۷)

هر آنکس که بود ندییر و جوان زبان بر گشادند بر پهلوان  
(شاهنامه به نقل از شاهنامه و دستور ص ۲۴۴)

هریک :

وهریک از آن قوم پشته‌ای هیزم به پشت کشیدندی و بدان امیر بردندی  
(بیغمی ج ۱ ص ۲۴۶).

هریکی :

هریکی سخنی میگفتند وایشان را می ستودند (سمک عیار ص ۲۳۴ ج ۳)  
پس هریکی به جای خویش باز شدند (سمک عیار ج ۱ ص ۲۶۱).  
هریکی سخنی میگفتند (سمک عیار ج ۳ ص ۲۳) (۱).  
یکتن :

رها نکرد که یکتن به نزدیک وی شدند (سمک عیار ج ۲ ص ۱۶۱).  
یکی :

اگر دشمنند بگو که دشمن تواند و گرنه مرا دوستان و برادران و فرزندان  
هستند و یکی به زینهار من آمده‌اند (سمک عیار ، ج ۲ ، ص ۲۱۴)  
هیچکس :

۱ - مرحوم بهار درباره گروهبائی که با «هر» می آیندمی نویسد: فاعل موصوف «هر»  
و «هر آنکس» درجهانگشا جمع است و سپس این مثال را می آورد :  
هر امیر استکثار اطلاع موجب را به نام ، گویند چندین مرد دارم ( جهانگشای  
جوینی ص ۲۴ به نقل از سبک شناسی ج ۳ ص ۶۰ ) .

هیچکس با ارمن شاه نبودند که با هزیمتیان پراکنده شده بودند .

(سمک عیار ، ج ۳ ، ص ۱۸۷)

هیچکس خبر ایشان نمی گویند . (سمک عیار ، ج ۳ ، ص ۲۸۸)

مردمان شهر به آمدن خطیب و خطبه شادیه می کردند و آن شب هیچکس

نخفتند (بیغمی ، ص ۴۵۱ ، ج ۱)

درهم افتاده بودند و از هم می کشتند و هیچکس هم را نمی شناختند .

(بیغمی ، ص ۳۸۴ ، ج ۱)

هیچ پادشاه :

هرگز هیچ پادشاه را که مالک رقاب امم بوده اند... لشکر چون لشکر تبار

میسر نشده است . (جهانگشای جوینی به نقل از سبک شناسی ، ج ۳ ، ص ۶۲)

هیچ آفریده :

حکم شد که هیچ آفریده به مسکه نروند و آسیبی بدان بقعه نرسانند .

(بیغمی ، ص ۳۰۷ ، ج ۱)

کس :

کس نشان ایشان را نشنودند . (سمک عیار ، ج ۲ ، ص ۲۵)

کسی :

از لشکر ما کسی رسم و رسوم کوه ندانند (سمک عیار ، ج ۲ ، ص ۱۹۵)

و کسی نمی توانند که ایشان را بگیرند (بیغمی ج ۱ ص ۱۶۷)

اگر در عقب ما کسی از نوکران ایشان بیایند تا قافله ما را غارت کنند چون

بزرگان خود را در پیش ما دربند بینند هیچ کاری نمی توانند کردن و اگر کسی بیایند

ایشانرا بگذاریم و عذر بخواهیم (بیغمی ج ۱ ص ۲۷) .

مثال برای مواردیکه فعل اینگونه مسندالیه‌ها مفرد است:

هر آنکس که دارد هش و رای و دین      پس از مرگ بر من کند آفرین  
(فردوسی)

شکفت اندرو مانده ایرانیان      بر آشت هریک چوشیر ژیان  
(شاهنامه ج ۵ ص ۱۴۳۲)

همی هر کسی در شکفتی بماند      که لهراسب را شاه بایست خواند  
(شاهنامه ج ۵ ص ۱۴۳۲).

هریک به سرولایت خویش رفت (ترجمه تاریخ یمنی ص ۶۴، چاپ بنگاه  
ترجمه و نشر کتاب).

چون لشکر او از حال او خبر یافتند منهزم شدند و هریکی از جایی جان  
برون برد (ترجمه تاریخ یمنی، ص ۹۴).

و هریک در مقام معلوم خویش بی مزاحمت دیگری به عبادت مشغول شدی  
(ترجمه تاریخ یمنی ص ۳۸۸).

در موارد دیگری که فعل «هریک»، «هیچکس»، «یکی»، «هرکس»،  
«هر آنکس»، و غیره جمع است برای این کلمات و گروهها متمم جمعی نیز در تقدیر  
است از قبیل: هریک از ایشان، هرکس از آنان، هیچکس از آنان، یکی از مردم  
و غیره.

جمع آمدن فعل اینگونه کلمات و گروهها اگر متمم جمع نداشته باشند از  
قرن هشتم و نهم و بعد به تدریج منسوخ شده بطوریکه امروز فعل بیشتر اینها  
بصورت مفرد می‌آید مگر اینکه متمم جمع داشته باشند. مثلاً می‌گوییم: کسی  
نیامد، هیچکس او را ندیده. اگر متمم جمع باشد هم می‌توان گفت هیچیک از  
از آنها او را ندید و هم میتوان گفت هیچیک از آنها او را ندیدند.

در صورتیکه این کلمات و گروهها متمم جمع داشته باشند امروز فعل بعضی از آنها مانند: «هیچیک» و «هریک» بیشتر جمع می آید. ولی فعل بعضی از آنها مانند: «هیچکس» اغلب مفرد است.

در قدیم از دو فعلی که برای اینگونه کلمات می آمد گاهی یکی مفرد و دیگری جمع بوده است:

از سواران عالم و صفدران گیتی هیچکس نیست (که دست) به جنبات غایت او رساند و یا چشم بر عذبات رایت او افکنند (التوسل الی الترسل ص ۹۷ تصحیح احمد بهمنیار)

اینگونه مسندالیهها اگر متمم محذوفشان سوم شخص جمع باشد گاهی فعل آنها نیز سوم شخص جمع است مانند بیشتر مثالهایی که دیدیم ولی اگر این متمم «شما» باشد فعل آن دوم شخص جمع و اگر «ما» باشد فعل اول شخص جمع است. مثال برای اینگونه کلمات و گروهها با دوم شخص جمع:

یکی در میدان روید و او را بگیرد و بیاورد (سمک عیار ج ۳ ص ۲۱۲)  
ارمن شاه گفت یکی در میدان روید (سمک عیار ج ۴ ص ۱۰).

گفت یکی پیش روید و او را با سرا بیاورد (بیغمی ص ۵۵۱ ج ۱)  
مظفر شاه گفت یکی پیش روید و با این قوم سخن بگوئید (بیغمی ج ۱ ص ۹۰۵)  
هر که میخواهید باشید (طرسوسی ص ۶۴ ج ۱).

چنین گفت کای نامداران شهر      زرای و خرد هر که دارید بهر  
(شاهنامه، به نقل از شاهنامه و دستور ص ۲۴۲)  
به گیتی هر آنکس که نیکی کنید      بکشید تا رای ما نشکنید

(شاهنامه، به نقل از شاهنامه و دستور ص ۲۴۴)  
بر اندازه بر هر کسی می خورید      به انجام و فرجام خود بنگرید  
(شاهنامه به نقل از شاهنامه و دستور، ص ۲۴۲)

ز ناکس مباحثید از این پس به بیم  
اگر کوه زر دارد و گنج و سیم  
(شاهنامه به نقل از شاهنامه و دستور ص ۲۴۱)

مثال برای اینها با اول شخص جمع :

سزد گرم را این را نخوانیم داد  
وزین داستان کس نگیریم یاد  
(شاهنامه به نقل از شاهنامه و دستور ص ۲۴۱)  
در مثالهای فوق «یکی به میدان روید» . یعنی : یکی از شما به میدان روید .  
یا «هر آنکس که نیکی کنید» . یعنی : هر آنکس از شما که نیکی کنید . و «کس»  
یعنی «کس از ما» .

در بعضی موارد متمم جمع در جمله آشکار می شود .

که گرم شوم کشته بر کینه گاه  
شما کس میباید پیش سپاه  
(شاهنامه ، ص ۱۲۴۹)

«شما کس» یعنی «کسی از شما» . و همچنین است «از آن قوم» و «از ایشان»

در عبارات زیر :

و هر يك از آن قوم پشته‌ای هیزم به پشت کشیدندی و بدان دیر بردندی  
( بیغمی ج ۱ ص ۲۴۶ ) .

و باید که هر یکی از ایشان افضل و اکمل وقت باشند (چهارمقاله ص ۱۸) .  
گاهی از دو فعل که متعلق به یکی از این کلمات یا گروههاست یکی مفرد  
و دیگری جمع است ، در این موارد ممکن است فعل جمع از لحاظ شخص نیز  
با فعل مفرد تفاوت داشته باشد مثلاً فعل مفرد سوم شخص ولی فعل جمع دوم شخص  
باشد . اینک مثال برای این موارد از شاهنامه و دستور دکتر شفیع ، ص ۲۴۳ :

هر آنکس که دارد خورید و دهید  
سیاسی ز خوردن مرا بر نهید

(شاهنامه ص ۳۱۳)

ز لشکر هر آنکس که بد پیشرو  
برانگیختند اسپ و برخاست غو

(شاهنامه ص ۱۳۵۵)



هر آنکس که خواهد که یابد بهشت مگر دید گرد بد و کار زشت

(شاهنامه ص ۲۲۴۸)

هر آنکس که هست از شما نیکبخت همه شاد باشید از این تاج و تخت

(شاهنامه ص ۲۵۶۸)

برای دیدن مثالهای بیشتر در مورد فعل جمع برای اینگونه کلمات و گروهها به کتاب «مفرد و جمع» دکتر معین ص ۱۶۵ و ۱۷۱ و ۱۷۳ و کتاب لازار بندهای ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و شاهنامه دستور ص ۲۴۱ رجوع کنید.

و- برای اسمهاییکه نه جمعند و نه اسم جمع ولی معنی اسم جمع دارند ممکن است فعل مفرد بیاید و ممکن است فعل جمع. (اقتباس از لازار، بند ۷۷)  
مثال برای فعل مفرد:

بدان حد دیو ماوی داشتند (تاریخ بلعمی).

بدان دریاها ماهی بی عدد بودند (ترجمه تفسیر طبری).

روزشنبه ماهی بیامدندی و به حوضها اندر آمدندی (ترجمه تفسیر طبری)

شپش همه ماده باشند (ترجمه علائی).

اندامی آفریده است ایزد . . . نام وی به زفان یونانی ماساریقا و این اندام به عدد بسیارند بر مثال ریسمانهای باریک (هدایة المتعلمین).

مثالهای دیگر از شاهنامه و دستور ص ۲۴۶:

که مرد از برای زنانند و زن فزونتر ز مردش بود خواستن

(ص ۹۲۴)

کدیور یکایک سپاهی شدند دلیران پر آواز شاهی شدند

(ص ۲۴۴)

به بازی بگویند همسال من	به خاک اندر آمد چنین یال من
سرای سپنج است بر راهرو	توگردی کهن دیگرانند نو
همه مهتران زان تن آسان بدند	بد اندیش یکسر هراسان بدند

(ص ۵۰۲)

(ص ۲۸۹۱/۹)

(ص ۲۹۲۱)

مثال برای فعل مفرد . برای اینگونه اسمها (ازلازار، بند۷۰۷۷) .

بدانست که فرزند او دیو هلاک کرد ( بلعمی) .

ماهی آهنک دریا کرد و راه نیافت و اندر حوض بماند. (بلعمی)

جانور او را داند (التفهیم) .

درمثالهای یادشده جز «جانور» که فعل اسم جمع دارد بقیه معنی مفرد دارند .

ز - گاهی مسندالیه « باید » و « شاید » و « بایست » مبهمست و روشن نیست

و این در مواردیست که پیوندهای قیدی « چنانکه » و « آنطورکه » در عصر حاضر

و « چون » و « چنانچون » و مانند آنها (البته به همان معنی چنانکه ) بر جمله‌ای

که « باید » و « شاید » فعل آنست داخل شوند مثال :

« چنانکه باید و شاید رفتار نمی‌کند » .

« آنطورکه باید جدی نیست » .

«امیران ختلان و چغانیان را چون باید از ایشان یاری خواهند (حدود العالم)

به بربط چو بایست بر ساخت رود بر آراست آن خسروانی سرود

جهاندار پیروز بنواختشان چنانچون بایست بنشاختشان

( فردوسی )

در این مورد مسندالیه « باید » و « بایست » یا « آن » و « آن چیز » محذوفست

« یعنی مثلاً چنانکه آن چیز باید » و یا « آنطورکه » و « چنانکه » و

مانند آنهاست که در عین حال نقش پیوند را هم بازی می‌کنند .

**یاد آوری :** امروز بطور عادی مسندالیه « باید » و « شاید » یا مصدر و مصدر کوتاه است مانند « باید رفت به مدرسه » و یا جمله ایست که فعل آن به وجه التزامیست . مانند . « باید به خانه بروم » .

در قدیم علاوه بر مواردی که گفتیم مسند الیه بایستن و شایستن و فعلهای شبه معین دیگر ( مانند توانستن ، یارستن ، خواستن ) نه مصدر است و نه جمله بلکه مانند سایر مسندالیه‌هاست . مانند :

« ملك گفت هر آینه ما را خردمندی كافی باید » ( گلستان )

« تو فرزند پیغمبر را نشایستی مرا نیز نشائی » (مجمل التواریخ والقصص)  
در این صورت افعال یادشده شبه معین نیستند . برای آگاهی بیشتر از مطابقه فعل و مسندالیه در افعال شبه معین به رساله نگارنده زیر عنوان « تحول فعلهای شبه معین از زبان پهلوی تا کنون » رجوع کنید .

از مقایسه ساختمان جمله فعلی در گذشته و حال چنین نتیجه می‌شود که در فارسی دری قدیم ساختمان جمله از دو لحاظ متنوعتر از امروز بوده است یکی از حیث مطابقه و هماهنگی فعل و مسندالیه و دیگر از نظر تحرك و بیویائی و لغزندگی اجزاء جمله، بطوریکه این اجزاء بیش از امروز می‌توانسته‌اند جای خود را در جمله عوض کنند .

بنا بر این تحول ساختمان جمله فعلی از تنوع به سادگی - چه از لحاظ نظم اجزاء آن و چه از نظر مطابقه فعل و مسندالیه - از قوانین مهم تحول زبان فارسی است و این قانون یعنی تحول از تنوع به سادگی در بسیاری دیگر از مقولات دستوری نیز صادقست از آن جمله است « فعل » که آن هم به تدریج از جنبه های مختلف به سادگی گرائیده است .

## منابع

در این مقاله علاوه بر متون و کتابهایی که در ضمن کار به آنها اشاره شده -  
 واز دهها کتاب متجاوز است- از این کتابهای دستوری نیز استفاده شده است :

۱- ساختمان فعل، دکتر خانلری.

۲- مفرد و جمع از دکتر محمد معین، چاپ ۱۳۳۷ دانشگاه تهران .

۳- شاهنامه و دستور از دکتر محمود شفیع، چاپ نخست، تهران.

۴- دستور زبان فارسی میانه از و. س. راستار گویوا ترجمه دکتر ولی الله شادمان

چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ .

5-La Langue Des Plus Anciens Monuments de la Prose  
 Persane, Par Gilbert Lazard, paris 1963 .

6-Grammaier dv Uieux - Perse par E. Benveniste,  
 paris , 1931 .

7-Etude Iraniennes. par James Darmesteter, paris 1883

8-Old persian Grammar, by Roland. G. Kent, American  
 Oriental Society, New Haven, Connecticut, 1950 .